

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنه الدائمه علی اعدائهم اجمعین  
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الرحیم.

اصل بحث رسید به مسأله ای متنی که نقل به معناست یا نقل به مضمون است دیگر یک مقدار باز طبق قاعده از بحث خارج شدیم در این مسأله خب مسأله ای که در فقه ما خیلی جای توجه داشت این بود که گاهی اوقات روایات ما یک مضمونی داشتند یک متنی داشتند، اما وقتی به فتوی منتقل شد در انتقال به فتوی جور دیگری منتقل شد و این متن تأثیرگذار بود، آنچه که الآن حالا مثلاً یک مثال البته مثال های بعد خواهم عرض کردم فرض کن همین روایت که به اسم قاعده طهارت الآن معروف است که کل شیء طاهر حتی تعلم انه نجس ما به این متن در فتاوی داریم اما به این متن در روایات نداریم کل شیء طاهر، الآن نگاه کن در مقنع شیخ صدوق به عنوان روی عن الصادق آورده کل شیء طاهر و این را هم نمی دانیم حالا ایشان از کجا این متن را نقل کردند آنچه که ما الآن به صورت مسند داریم با سند و مدرک داریم روایت عمار سبابی است حالا خود عمار هم مشکلات داشت که سابقاً گفتیم آن کل شیء نظیف دارد، حتی تعلم انه قدر، فاذا علمت انه قدر فقد قدر، این متن این جوری است کل شیء طاهر نیست حالا در بیاورید در جامع الاحادیث هم،

س: قبلش این جوری است و روی انه لا بأس فی خرقه ما طاب بوله و لا تصلی فی ثوب اصابه فلان تا و لا بأس دم سمک، این تا این جا می رسد

ج: انشاء الله اگر تعالی اگر خدای متعال به نظرم این را من یک وقتی در همین بحث های متن متعرض شدم این منفردات شیخ طوسی است شیخ طوسی در کتاب تهذیب حدود یک صفحه از کتاب عمار می آورد و روی و روی  
س: روایت مقنع بود

ج: بلی

س: روایت منع بود خواندم

ج: نه شبیه این را شیخ طوسی دارد در عبارت روایت عمار سبابی

س: آن و روی و روی بلی بلی

ج: و قال و قال این طوری مرحوم شیخ طوسی از عمار سبابی دارد آن هم حدود یک صفحه این متن را گفتیم خیلی قابل توجه است چون نشان می دهد کتاب عمار در اصل به چه شکلی بوده اصلی، چون الآن ما یک مشکلی ما که داریم رو متن تأکید می کنیم کتاب های اصلی دست ما نیست اگر کتاب های اصلی و ترکیبش در اختیار ما باشد فهم ما و تصمیم گیری ما عوض می شود شکل کار عوض می شود ما در این جهت از کتاب عمار چیزی که الآن البته یک جای دیگر هم داریم حالا آنی که نسبتاً به درد خور داریم این از کتاب شیخ طوسی تهذیب حدود یک صفحه یا چیزی کمتر، همان جلد یک،

س: در بحث عمار خواندیم، و روی و روی

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۰۴/۲۰۲۳ - ۰۹/۰۲/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲

جلسه: ۵۳

ج: بلی این خیلی تأثیرگذار است اما این متنی که در مقنعه هست این معلوم است که ایشان جمع کرده، حالا این تأثیر جمع ایشان تأثیرگذار هست اما مثل کتاب عمار نیست ایشان تأثیر خاص خودش را دارد

س: بعد هم این که روی این جا سر مطلب نیست قبل تر است پنج شش مطلب قبل تر است

ج: بلی اشکال ندارد، اما در کتاب جامع الاحادیث به عنوان روی دارد حالا ایشان این طور دارد بخوان روی ها را،

س: اولش این جوری است از صفحه ۱۴ شروع می شود و روی انه لا بأس بخبر ما طاب بوله و لاتصل فی ثوب

ج: و بوله

س: و بوله، و لاتصل فی ثوب اصابه

۲: ۴

دجاج و

۳: ۴

فی الماء ثم خرجت فمشت علی السیاق همین طور فروع می آید سه تا فرع دیگر هم گفته می شود خون ماهی است و اذا اصاب عمامتک بعد و دارد که و کل شی طاهر الا ما علمت یا علمت انه قدر

ج: علمت انه قدر

س: بلی

ج: دیگر

س: بعد بعدش ادامه اش این است و قال امیرالمؤمنین علیه السلام لبن الجاریه و حولها یغسلان من الثوب

ج: البته راجع به این کلمه یغسلان من الثوب یک بحث دیگری دارد که آیا این معنایش نجاست شیر است بچه پسر و دختر است یک بحثی دارد که یک دفعه می گوئی خود این شی شسته می شود این نجاست نمی رساند یک دفعه می گوید اغسل الثوب این هم در بحث متن تأثیرگذار است حالا چون نمی خواهم فعلاً واردی، یک جایی هم هست که آقای خویی به همین نکته تمسک می کند یعنی اگر گفت اغسل ثوبک من لبن الجاریه معنایش این است که لباس نجس شده اما اگر گفت یغسل اللبن لبن الجاریه معنایش این نیست که یعنی لبن را از روی لباس بردار، یغسل اللبن غیر از اغسل ثوبک من اللبن این دوتا با همدیگر فرق می کند حالا این هم مگر یک وقتی حال بکنیم باز جداگانه متعرضش بشویم فرقی بین این دوتا یغسل یک جایی هست که کلمه، این کلمه آمده که آقای خویی می گوید این جا معنایش این است این را انشاءالله باز در جای دیگر، ببینید

س:

۴۷: ۵

ج: یغسل یعنی یزال چون غسل خودش درش ولو ماده آب خوابیده درش معنای ماده ازاله هم هست، غسل در لغت فارسی می گوئیم شست این ننگ را شست، شست یعنی از بین برد، لذا گاهی می گویند یغسل به معنای یزال است اصلاً به معنای ازاله است، این هم یک بحثی باز دارد که حقیقت یغسل چه است؟

س: مرحوم اردبیلی هم در بحث شستن هم می گوید اگر ازاله صورت بگیرد کفایت می کند

ج: خب این‌ها همه‌شان قائل اند که فقط در بول چون تعبد است

س: لازم نیست حتماً به آن صورت

۶:۲۰

از بین برود

ج: بلی خب این داریم ما بعض روایات بساق و این‌ها داریم صدوق هم نقل کرده بلی حالا آن بحث فقهی‌اش است، نه الآن بحثی که ما الآن داریم روی متن است کلمه متن، یک دفعه می‌گوید یغسل این، یک دفعه می‌گوید اغسل ثوبک من اللبن اگر اغسل ثوبک گفت این را حالا نمی‌دانم آقای خویی در کجا در همین کتاب‌هایشان یک جایی دارند به نظرم در جلاله باشد به نظرم در جلاله نگاه کنید بین این دو تا تعبیر فرق می‌گذارند که اگر این باشد معنایش نجاست است آن باشد حالا این باشد یک وقت دیگر باز حالا،

س: متن شبیه این در فقیه همان روایت امام صادق است قال الصادق جعفر ابن محمد علیهما السلام کل ماء طاهر الا ما علمت انه قذر، که عین لفظ آن جاست فقط ماء شده، صدوق را عرض می‌کنم در هدایه‌اش این است، در

ج: کل ماء طاهر این در کتاب کافی هم آمده کل ماء طاهر داریم

س: صدوق را عرض می‌کنم

ج: بلی کل ماء طاهر داریم سندش هم بد نیست ولو به نظرم شاید سکونی باشد کل ماء طاهر که حالا آیا واقعاً این کلمه کل ماء طاهر مثلاً ماء را می‌نوشته بود که الف مقصوره باشد، دیگران شی خواندند این ماء، شی خوانده شده اشتباه شده و الا کل شی طاهر در روایت نداریم این در سند دارد کل ماء طاهر سند دارد

س: اینی هم که فرمودید در مستدرک این عبارت مقنع عبارت اولی مال مقنع را به صورت یکدانه چیز آورده مثلاً الصدوق فی المقنع و کل شی طاهر حتی تعلم انه قذر،

ج: اما به نظرم در جامع الاحادیث روی هم بهش اضافه کرده

س: این جا در مستدرک روی ندارد در خود چیز هم روی ندارد در جامع الاحادیث

ج: به نظرم در جامع الاحادیث روی را نقل کرده

س: آن راجع به کل ماء متعدد است

ج: نه کل ماء طاهر این،

س: الکافی دو سه جورش را هم آورده الماء کله طاهر حتی يعلم انه قذر، بعد کل ماء، الماء یطهر آن را هم که دارد

ج: این مال روایت سکونی است یطهر و لایطهر، یطهر و لایطهر، حالا قرائتهای مختلف دارد

س: اولی سکونی است ولی این‌های دیگر نه،

ج: این یطهر و لایطهر هم به نظرم سکونی است

س: آن است این یکی نه

ج: بلی آن سکونی است

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۰۴/۲۰۲۳ - ۰۹/۰۲/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۴

جلسه: ۵۳

س: این یکی نه، الماء کله طاهر ندارد

ج: نه کل ماء طاهر احتمال نه آن هم نه نیست نه، کل ماء طاهر داریم حالا آیا این ماء جوری بوده که شیء بوده کل شیء طاهر خوانده آن آقا، چون کل شیء طاهر نداریم الا در این مرسل صدوق در کتاب مقنع کل شیء طاهر نداریم اصلاً اینی که این جا داریم کل ماء داریم، کل ماء حالا این آن بوده اشتباه شده در کتابت، چون این ها بر می گردد به بحث متن ایضاً، ببینید در بحث متن به طور کلی چون این را آخر نتیجه گیری می کنیم یکی بحث ثبوت متن است یکی بحث الفاظ متن است، یکی بحث مدلول آن کلام است و آثاری را که در فقه برایش مترتب می شود و در این جا دیگر مقاصد ثانویه و ثالثه ای هم مطرح می شود این که الآن کل شیء طاهر الآن نداریم به این عنوان نداریم،

س: در بحث ثبوتش

ج: الآن نداریم در این روایات نداریم، اما کل شیء نظیف داریم این هم منحصر در روایت عمار ساباطی است فکر می کنم شاید کلینی هم آورده اما به نظرم انفراد شیخ طوسی است شیخ طوسی منفرداً آورده، کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر نظیف به معنای پاکیزه، هر چیزی پاکیزه است قدر هم به معنای آلوده، اما الآن این را ما تبدیل کردیم کل شیء طاهر حتی تعلم انه نجس به جای قدر را برداشتیم بعد اضافه بر او در کتاب صدوق تا همین جا آمده در متنی که در کتاب عمار ساباطی از همین نوادرالحکمه هم هست، از همین سند فتحیه است این روایت از سند فتحیه در نوادرالحکمه است، از همین نسخه مشهور کتاب عمار است به نظرم منفرد شیخ طوسی باشد کس دیگر نیاورده،

س: در تهذیب آورده،

ج: همان دیگر منفرد شیخ است

س: کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر

ج: نظیف و قدر آورده طاهر نداریم، بعدش هم فاذا علمت انه قدر فقد قدر این را، این ذیل را هم در صدوق باز نیاورده،  
س: فاذا علمت فقد قدر

ج: نه اذا علمت انه قدر ندارد

س: همین دیگر ادامه همان را دارد دیگر

ج: فاذا علمت،

س: نظیف حتی تعلم انه قدر فاذا علمت فقد قدر و مالم تعلم فلیس علیک،

ج: این روایت یک ذیلی هم دارد که این، آن وقت به این روایت حتی اخباری ها چون صاحب کفایه هم به همین روایت کل شیء اعتقاد دارد که این اصول دلالت بر اجزاء می کند آقای خویی هم قبول نمی کند که اجزاء درش باشد، به قاعده طهارت قبول نمی کند صاحب حدائق قبول می کند به خاطر ذیل، می گوید از این ذیل معلوم می شود تا علم ندارد قذارت ندارد،

س: مالم، فلیس علیک

ج: نه اصلاً فاذا علمت فقد قدر، حالا قدر است به نظرم حالا شما قدر خواندید یعنی فعل است فعل مثل شرف، مثل شرف این تبدیل به قدر می شود آن وقت دقت کنید آن نکته اساسی این است، آنچه که در متن روایت فعلاً روایت داریم کل شیء نظیف حتی

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۰۴/۲۰۲۳ - ۰۹/۰۲/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۵

جلسه: ۵۳

تعلّم انه قدر، انصافاً نظیف یک معنای عرفی است به معنای پاکیزه و قدر هم به معنای آلوده و این دوتا تعبیر، غیر از شیخ طوسی به نظر من ندارد، منحصر در شیخ طوسی است در تهذیب آن هم از نوادرالحکمه است دیگر محمد ابن احمد نیست؟  
س: چرا، الآن سندش را می‌خواهید بخوانم، محمد ابن احمد ابن یحیی عن احمد ابن یحیی عن احمد ابن الحسن ابن علی ابن فضال عن عمرو ابن سعید عن مصدق ابن صدقه عن عمار ساباطی،  
ج: بلی فتحیه اند دیگر همه‌شان فتحیه، محمد ابن احمد ابن یحیی یکی دیگر هم خواندید نه دیگر دنبال ندارد دیگر،  
س: نه دیگر،

ج: محمد ابن احمد ابن یحیی

س: عن احمد ابن الحسن

ج: عن احمد ابن الحسن، عن مصدق ابن صدقه عن عمرو ابن سعید

س: عمرو ابن سعید

ج: عن مصدق ابن صدقه عن عمار ساباطی آن سه نفر اخیر که مدائنی هم هستند ساباطی اند هر سه‌شان مصدق و عمرو ابن سعید، احمد ابن حسن هم که کوفی است، و هر چهار تایشان هم فتحی اند و شواهد عرض کردیم نشان می‌دهد که این نسخه همان نسخه مشهور کتاب عمار است یعنی اگر کتاب عمار را بخوانیم

س: از اول روایت هم همان قدر را آورده خیلی مفصل هم هست یعنی سئل عن الكوز او الاناء يكون قدراً، اصلاً بحث طاهر و اثره‌اش یک مقداری گویا همان عجمه‌ای که می‌گفتند در عمار ساباطی است بعید نیست از این باشد یعنی طاهر را تعبیر به

۲۸: ۱۳

کرده

ج: خلاف ظاهر است، کوز هم ممکن است مراد قدر باشد یعنی آلوده این همان جایی است که من گفتم حدود یک صفحه است، حدود یک صفحه است،

س: معلوم است کوز او الاناء،

ج: این حدود یک صفحه متن کتاب عمار است این ارزش دارد این متن کتاب عمار است و این نشان می‌دهد که مجموعه فتاوایی که این جا آمده سؤالات خود عمار نیست چون مثلاً سئل یعنی از روایات دیگر ورداشته آورده از جای دیگر اضافه کرده، سئل بلی بخوانید شما متن را،

س: عن ابی عبد الله قال سئل عن الكوز او الاناء يكون قدراً كيف يغسل و كم مرّة يغسل

ج: قال ثلاث مرات،

س: قال ثلاث مرات يصب فيه الماء فيحرك فيه ثم يفرق

ج: این را هم فتوی ندادند اصحاب، آقای سیستانی وقتی فتوی می‌داد مثلی که برگشت،

س:

۲۱: ۱۴

ج: بلی خیلی هم ما با ایشان بحث می کردیم، می گفتیم آقا این روایت شاذ است می گفت نه این مشکل ندارد عمل بشود، ایشان می گفت تعبداً سه بار باید بشوریم،

س: ظرف را

ج: ظرف، اناء را، خصوص اناء را می گفت

س:

۱۴:۳۶

ج: مستحب می دانند نه اغلب ایشان هم تعجب می کرد گفتیم آقا شهیدثانی تصریح دارد به استحباب شهیدثانی هم تصریح به استحباب دارد، بیاورید شما نگاه کنید تصریح به استحباب دارد چون منفرد متن اوست، مضافاً به این که این اصلاً روشن نیست که این چه است اصلاً حالا این شرح حدیثی و فقهی اش باشد جداگانه بلی، این احتمالاً فتوای فتحیه بوده چون این مسأله فقهی اش که احتیاج دارد آراء سنی و غیر سنی را هم متعرض بشویم تا ببینیم اصلاً تاریخ مسأله چه بوده؟

س: شاید آن ها استحباب نداشته باشد برایشان

ج: احتمال هم دارد که حتی استحباب هم نداشته باشد

س: استحبابش هم روایت،

ج: روایت چون عمل به روایت کردند استحباب قائل هستند، خب آقا بخوانید این را دیگر طولانی است پس باشد این،

س: لازمش قَدْر است، فعلش قَدْر یقذر است لازم

ج: من هم این طور

س: ندارد آن موقع آخر گاهی دو جور هم چیز می شود،

س: متعدی اش

س: آخر گاهی دو جور هم چیز می شود

س: بلی متعدی اش قَدْر است مثل قَدِرَت الشئ

س: همان قَدْر پس درست است

ج: من قَدْر در ذهنم بود،

س: قَدْر، قَدْر بخوانی متعدی می شود

ج: بلی قَدْر من در ذهنم الی الآن هم، من خواندم چندبار هم خواندم همین امشب، همیشه در ذهنم فاذا علمت فقد قذر، این نه مشکل سر این نیست انصافاً اگر ما باشیم و مگر بگوییم همان نکته ای که عمار عجمه داشته نمی دانم عربی بد ترجمه کرده بعد معنی کرده اگر دلیل ما در باب اصاله الطهاره منحصر به این باشد همه کلمه نظیف هم کلمه قذر عرفاً به موضوعات خارجی می خورد به شبهات حکمیه نمی خورد، مثلاً ما در یک گوشتی شک کردیم که اساساً این طاهر هست یا نه؟ اصاله الطهاره می گویند جاری می شود در شبهات حکمیه کلیه هم می گویند اصاله الطهاره جاری می شود مشهور این است الآن فتوی بر این است، اگر تعبیر ما نظیف و قذر باشد انصافاً هم نظیف به معنای پاکیزه است قذر هم به معنای آلوده، این به شبهات موضوعیه می خورد مثل

عبای تو، قباء، فرش، موکت، کل شیء نظیف به این می خورد یعنی انصافاً کلمه کل شیء نظیف انسجامش بیشتر به موضوعات خارجی است شامل شبهات حکمیه کلیه نمی شود انصافاً به خلاف کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر، من این مثال را برای این زدیم که این روایتی که داریم متن مأثوری که داریم عنوان قدر و نظیف است درش، اما آنی که در متون فقهی آمده نجس و طاهر است و این دوتا، آن وقت کل شیء طاهر شامل شبهات حکمیه هم می شود دقت کردید،

س: لذا تمسک کردند بر آن پنیر و نمی دانم موارد شبهه ناک

ج: آن ها تمام شبهات موضوعیه است

س: در روایت

ج: اصلاً ما روایت در شبهات حکمیه در اصالة الحل آن اصالة الحل هم هست آن اصالة الطهار نیست در اصالة الطهارة فقط همین یک حدیث است، و آن هم فقط از طریق عمار ساباطی و آن هم فقط از کتاب نوادرالحکمه و آن هم فقط از طریق شیخ طوسی، س: این اصالة الطهارة خیلی اصل پر برکت است

ج: اصل پر برکتی هم هست، دقت کردید آقا این ها همه فقط اندر فقط حالا یک بحثش راجع به ثبوت متن و تاریخش و به اصطلاح سندش و مصدرش و این هاست، خب آن ها هیچی، بحثی که ما امشب بیشتر روش نظر داریم یک بحثی را کردیم که گاهی اوقات در انتقال از نص به فتوی یک نوع اختلاف پیدا می شود این کاری که الآن، یعنی در این جا اگر ما باشیم بگوییم آقا دلیل ما، اگر بگوییم دلیل روایت مقنع است کل شیء طاهر دارد، در عبارت مقنع کل شیء طاهر، در کتاب کافی کل ماء طاهر دارد نه شیء، ماء دارد، اصلاً کل شیء نداریم، کل شیء طاهر در هیچ یکی از این کتب نداریم، منحصر در مقنع است، مقنع هم چون اولش روی گفته بعد سه چهارتا مطلب آورده این را هم جزء روایت گرفتند و الا در مقنع اولش روی است، بقیه اش دیگر روی ندارد، س: کلام خود صدوق است

ج: ممکن است کلام خود صدوق باشد البته خب ما می دانیم صدوق انصافاً در مقام فتوی تصرف نمی کرده این را می دانیم مگر بگوییم چون این جا از روی جدایش کرده یک مقدار تصرف کرده چون عرض کردیم جای که صدوق بخواهد در متن روایت تصرف بکند از روایت بودن خارجش می کند به شکل فتوای خودش در می آورد دیگر به صورت روایت نیست مگر بگوییم شیخ صدوق این کار را کرده، پس بنابراین اصل مطلب در حقیقت این مطلب بود:

که ما در مورد متن با یک مشکلی که رو به رو می شویم که این مشکل باید به یک نحوی، آن وقت این مطلب را اگر ما یک توسعه ای بدهیم و از این مشکل این مرحله ای که الآن این جا گفتیم یک توسعه بدهیم یک طرحی جدیدی را گفت طرح نو در اندازیم، یک طرحی، فلک را سقف، فلک یعنی همین چیزهایی که حاکم بر حوزه های ما هست: فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم، اگر این بشود ما می توانیم یک راهی دیگری را هم شروع بکنیم اصولاً فرق بگذاریم بین متون دینی یا متون اسلامی، یا متون فقهی و بین فرهنگ دینی و فرهنگ اسلامی، متون را همان آیات و روایات بدانیم کلمات رسول الله بدانیم و فرهنگ را مجموعه ای است که در دنیای اسلام به این عنوان جا افتاده این را ما فرهنگ بگیریم یا فرهنگ دینی یا فرهنگ فقهی، یا فرهنگ اسلامی و آنچه که در بین شیعه جا افتاده به عنوان فرهنگ مذهبی ما بیاوریم بگوییم که آنچه که ما الآن در فقه باش برخورد می کنیم در حقیقت دو جور است یکی فرهنگ، آن وقت روی متن و تعبیرها و ادبیات این دوتا کار بشود یکی متون دینی است متون

اسلامی است که قرآن و سنت رسول الله است و این دوتا یا به صورت فریضه هستند یا سنت هستند، و این‌ها را هم مرزبندی نکنیم مرز فریضه و سنت و طبعاً هم یک مواردی مشکوک می‌شود که مثل تکبیره الاحرام جزو فریضه است یا جزو سنت است؟ و یک مقدارش هم جزو فرهنگ دینی بگیریم یا فرهنگ مذهبی یا فرهنگ فقهی به عنوان فرهنگ حسابش نکنیم،  
س: مثل سیره متشرعه

ج: مثلاً، ببینید مثلاً ما الآن مثال‌های واضح بزنیم استحسان را استحسان که تصادفاً به نظر من شافعی قبول داشته ابوحنیفه قبول نداشته با این که ابوحنیفه اهل قیاس هم هست خیلی عجیب است استحسان که ریشه‌هایش به قرن اول بر می‌گردد در اصطلاح فقهای اهل سنت این است یک مطلبی بین جامعه اسلامی جا بیفتد یا سیره متشرعه به تعبیر شما، لیکن وقتی بخواهیم با شواهد مذهبی درست کنیم، درست نشود اما بین مردم جا افتاده، مثال بارز این در زمان سابق، در آن زمان، مثال بارز این، مسأله این حمامی بود کوز الحمامی به قول همین کتاب  
س: مکاسب

ج: مکاسب، این‌ها می‌رفتند حمام فرض کنید یک درهم در آن کوزه حمامی می‌انداختند خب این شایع بود مسلمان‌ها همه انجام می‌دادند امر رایجی بود شایع بود البته حمام در دنیای اسلام یعنی در مدینه از زمان عمر شروع شد ایران داشتند از ایران در زمان عمر آمد که بعد تدریجاً منتشر شد در نیای اسلام  
س:

۱۹: ۲۲

ج: بلی حمام، دقت می‌فرمایید آن وقت دقت البته حمام به یک معنای دیگری بود چون روایت نهی رسول الله عن الحمام صلاة فی الحمام این در زمان پیغمبر بود، یک اتاقی بود که مثلاً همین خانه پیغمبر که الآن به اصطلاح ضریح ایشان هست آنی که ضریح ایشان است چهارگوش است آنی که خانه ایشان، پهلویش حالت دوزنقه دارد که دو دو در، دو ضریح بهش هست، یک طرفش مثل مربع است بعد مثلث است تهش، این جا یک حالت انباری و حالت یک مثلاً مرکبی بود که غسل می‌کردند، حمام‌شان در حقیقت این بود دقت می‌کنید، با آب آن مثلاً می‌شستند خودشان را غسل می‌کردند و حتی مثلاً فرض کنید مثلاً عایشه می‌گفت سر سال که می‌شد پیغمبر غذایی چون رسم‌شان بود برای سه صد و شصت مد برای غذای سال می‌گذاشتند کنار، تدریجاً از آن بر می‌داشتند از گندم بر می‌داشتند یعنی مؤنه یک سال سه صد و شصت مد گندم بود چون گندم فصلی بود فصلی که گندم را می‌خريدند بعد از آن ور می‌داشتند دیگر ادامه می‌دادند آن بعدی است، یعنی دهنی اول که قبر رسول الله است آن دوتا بعدی است این دوتا حالت حمام داشت و الا حمام رسمی که در زمان ائمه ما آمده و نهی از حمام در زمان ائمه ما هم آمده این‌ها در زمان رسول الله وجود نداشت از زمان عمر توسط اسرای ایرانی که به مدینه آمدند در مدینه یواش یواش رسم شد الی آخره حالا این راجع به این قسمت ببینید.

س: استحسان را فقهای اهل سنت خیلی در تعریفش اختلاف دارند

ج: بیشتر الآن این را قبول کردند،

س: ما حسنه الفقيه می‌گویند و یک چیزهای بعضی اصلاً می‌گویند همان قیاس است



ج: اصطلاح قیاس را هم گفتند لیکن آنچه که معروف تر است در اصطلاح شان در کتب شان می گویند استحسان یعنی این، مثالشان همین حمای است، حالا ما داعی نداریم مثال حمای، بانک الآن بانک در کشورهای اسلامی راه افتاده، اکثر کشورهای اسلامی بانک دارند نظام بانکی حاکم است آن وقت آمدند حمام را رو فقه درست کردند نشد چون این باید اجاره باشد دیگر یا اجاره آب است مثلاً، آبی که مصرف می کنند مختلف است یا زمان است؟ یکی ده دقیقه در حمام است یکی نیم ساعت آن وقت در اجاره هم باید مورد اجاره معین باشد این جا نامعین بوده آمدند با ضوابط درستش کنند نشد، با ضوابط نشد مثل بانک، آقایون آمدند بانکداری اسلامی با ضوابط درست کنند نشد گیر کردند، هی هی یواش یواش یکش را از این جا گرفتند یکش از آن جا گرفتند جعاله گرفتند نمی دانم فلان گرفتند هی راه های مختلفی را رفتند که بتوانند این را جورش بکنند دقت می کنید این ها یک تفکری هست که ما آنچه که مسلمان ها از او مثلاً قبول می کنند و جا می افتد این در حقیقت حکم الهی است آن وقت عبارت مشهوری، متن مشهوری را که در این جهت دارند عبارتی است که عده ای شان به رسول الله نسبت دادند و تصریح هم کردند که به عنوان حدیث ثابت نیست کلام خود عبدالله ابن مسعود است ما رأه المسلمون حسنه فهو عند الله حسن، این عبارتی که از ایشان البته یک دنباله هم دارد در نصب الراهیه هم نقل می کند،

س: مال اقوال را بخوانم سریع چون که شافعی مخالف بوده شدید هم می گوید من استحسنة فقد شرع،

ج: به نظرم به ابوحنیفه نسبت،

س: اما ابوحنیفه می گوید که می پسندیده و می گفته احد القیاسین استحسان،

ج: عرض کردم

س: شاید هم مرحوم مظفر در اصول آورده باشد

س: ایشان می گوید که

ج: بخوانید

س: جایش را بخوانم بحر

۲۶:۰

که و هو لغتاً اعتماد شئ حسناً سواء كان علماً او جهلاً و لهذا قال شافعی القول بالاستحسان باطل فانه لا ینبئ عن اتحاد مذهب و حجة شرعیة فما اقتضته الحجة الشرعیة هو الدین و سواء استحسنة نفسه او ام لا و نسب القول به الی ابی حنیفه،

ج: ببینید این جا ما این حرف را می خواهیم بزنیم حرف شافعی را اگر با این اصطلاحی که من عرض کردم بخواهیم تطبیق بدهیم شافعی می گوید ما باید دنبال متون دینی باشد استحسان فرهنگ دینی را ممکن است درست بکند اما متون را درست نمی کند، اگر ما رأه المسلمون حسن باشد این می تواند یک فرهنگ در جامعه اسلامی را درست کند اما این نمی تواند حکم شرعی را درست کند دقت کردید چه می خواهیم، آن عبارتی شافعی را با عبارتی که من می خواهم چون ما می خواهیم این عبارت را یک کمی روش توسعه بدهیم کار بکنیم آن مطلبی را که ما،

س: فرهنگ را جدا کنیم از حکم شرعی

ج: از متون،

س: از متون

ج: بحثی که بود رابطه بین متون و فرهنگ را برقرار کنیم چه جوری می‌توانیم از متون، از فرهنگ به متون برسیم یا از متون به فرهنگ برسیم، ما به جای آن بحثی که اول به آن لغت مطرح کردیم به این لغت مطرح که این در کل فقه کارساز است چون ما الآن این را توضیحاتش را عرض که ما یک جاهایی این‌ها را در حقیقت می‌توانیم بگوییم اگر بخواهیم خیلی منصفانه نگاه بکنیم حالت متون بهش، فرهنگ بدهیم و این باز از فرهنگ به متون رسیدن این حرف شافعی را این جور معنی بکنید، ببینید بخوانید عبارت شافعی را،

س: بعداً عبارت مفصل‌ترش می‌آید و لی این‌جا می‌گوید که

ج: همین عبارتی که خواندید ببینید ما اقتضاه الشرع یعنی ببینید متن چه داریم؟ از متون دینی چه داریم؟ من پسندم فوقش این فرهنگ، ما رآه، حرف ابن مسعود هم در حقیقت همین است مارآه المسلمون حسن، خوب دقت کنید فوقش به جناب آقای عبدالله ابن مسعود گفت که مارآه المسلمون حسن یک فرهنگ فقهی درست می‌کند بعد می‌گوید اگر رآه المسلمون حسن، هو عندالله می‌شود متن دینی، این عندالله که آمد می‌خواهد از فرهنگ تبدیل به متنش بکند همین فرهنگ می‌شود جزو متون دینی این عبارتی است که این‌ها به عبدالله ابن مسعود نسبت دادند البته من در بعض کتب دیدم که شافعی قبول دارد استحسان را حالا این‌جا می‌گوید شدید گفته مخالفت کرده، حالا بخوانید اقوال را می‌گوید، اهل سنت از این‌که یک نفر چندتا قول داشته باشد مشکل ندارند نقل می‌کنند می‌گوید آن این طور نقل کرده آن آن طور،

س: بعدش می‌گوید که و ما اقتضته الحجه الشرعیه هو الدین

ج: و ما اقتضته الحجه الشرعیه یعنی متون می‌خواهیم ما به دنبال متون دینی هستیم نه به دنبال استحسان که فرهنگ است فوقش مسلمان‌ها پسندیدند این می‌شود یک فرهنگ اجتماعی فوقش این است دیگر مسلمان‌ها هم نظام بانکی را قبول کردند، در جوامع اسلامی جا افتاد نظام بانکی این نهایتش برویم بالا به قول، مثل سیره متشرعه فوقش می‌شود یک فرهنگ دینی، یا فرهنگ مذهبی اگر بین شیعه جا افتاد، اگر بین شیعه جا افتاد می‌شود فرهنگ مذهبی، اگر بین مسلمین جا افتاد می‌شود فرهنگ دینی، از این فرهنگ دینی شما می‌خواهید برسید به متون دینی، یا آیه‌ای را یا بگویید حکم الهی است که در قرآن بوده یا باید بگویید، ایشان می‌خواهد بگوید نه آنی که ما می‌خواهیم یا حجت است این حجت نیست، فرهنگ دینی نمی‌تواند یعنی برای متون دینی را درست بکند بفرمایید،

س: و ایشان می‌گوید که و نسب

۴۴: ۲۹

الی ابوحنیفه و عن اصحابه انه احد القیاسین و قد حكا عنه الشافعی و بشرمریسی،

ج: مثلی که مریسی

س: حنفی‌ها حنبلی‌ها را گفتند این‌ها مثبت استحسان است این سه‌تا ولی شافعی را گفتند مشهور این است که مخالف است

ج: من عکسش با ابوحنیفه را عکس بلی و لذا هم گفتم تعجب است که خود ابوحنیفه قائل به قیاس است این هم شبیه قیاس است دیگر

س: قال الماوردی

ج: ماوردی

س: و انکر اصحابه ما حکى الشافعى عنه و نسبه امام الحرمین الى مالک و انکره القرطبی و قال لیس معروفاً من مذهبہ، بعد ایشان شروع کردند

ج: ببینید مثلاً قرطبی خودش مالکی است یکی گفته امام الحرمین شافعی است گفته این رأی مالکی است، آن که خودش مالکی است گفته نه این دروغ است این اختلاف دارند یعنی این یکی دوتا نیست، یک مقداری الآن کتب مفصل اهل سنت سر همین است، این می گوید مالک این جوری گفت، آن می گوید مالک آن جور گفت آن یکی شافعی است، می گوید مالک این جوری گفت، این مالکی می گوید نه آقا، مالک این جور، فقیه خودش امام خودش این جور نگفته بفرمایید،

س: بعدش می گوید که و قد انکره جمهور حتی قال الشافعی من استحسنة فقد شرع و هی من محاسن کلامه، قال رویانی و معناه ان

ج: رویانی همان شهید رویانی است که عرض کردم یکی از بزرگان فقهایشان، مرد ملای هم هست انصافاً این همین بود که عرض کردم یکی دو مرتبه اولین کسی بود که گفت، چون در سال چهار صد و سه خلیفه بغداد یک منشوری نوشت که این ها دین ندارند، اسماعیلی ها که در مصر بودند فاطمی ها این ها دروغ می گویند اولاد امام صادق نیستند و چنین و این ها خبیث ملعون فلان تعبیرش هم چاپ شده موجود است، رویانی که از فقهای شافعیه است ایشان اولین کسی است گفت این ها ملحد اند اصلاً مسلمان نیستند از آن زمان الی هذا الزمان این ها معروف شدند به ملاحده، همین اطراف قائلین هم داریم اسماعیلی به شان می گویند ملاحده، دهات اطراف هنوز

۴۵: ۳۱

می کرد ملاحده این اصطلاح ملاحده مال همین رویانی است که گفت این اسماعیلی ها اصولاً ملحد اند بعد هم اسماعیلی ها ترورش کردند شهید رویانی به همین جهت بهش می گویند به دست اسماعیلیه ترور شد لذا الامام الشهید بهش می گویند و راوی معروف کتاب اشعثیان هم همین رویانی است مرحوم سیدراوندی نه قطب، آن سید فضل الله راوندی از رویانی از آن نسخه بغداد را نقل می کند این نسخه ای است که به اسم کتاب النوادر چاپ شد این مال سیدراوندی است از همین رویانی نقل می کند از همین شهید رویانی این هم خیلی عجیب است آن هم به نظرم از سهل ابن احمد دیباجی فکر می کنم نسخه اش به آن می رسد نسخه سهل که معروف ترین نسخه بغداد آن زمان این نسخه بوده به هر حال از بحث خیلی خارج نشویم این بحث حالا می خواهید بخوانید

س: قال الرویانی و معناه ان ینسب من جهة نفسه شرعاً غیر شرع المصطفی و قال اصحابنا و من شرع فقد کفر فسکت الشافعی عن المقدمة الثانية لوضوحها این اولی، و قال الآن دیگر بعد می رود در عبارتهای که شافعی چه چیزهایی گفته و چه چیزهای ازش فهمیده دیگر خیلی طولانی می شود فقط ایشان خودش در آخر می گوید که،

س: این متن کیست؟

س: این عبارت های بحرالمحیط زرکشی است،

س: بحرالمحیط

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۰۴/۲۰۲۳ - ۰۹/۰۲/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۲

جلسه: ۵۳

س: بلی

س: زَرکشی بگوئیم یا زَرکشی

ج: سه جور تلفظ شده من هم هنوز ضبط دقیقش را نمی دانم،

س: زَرکشی چاپ کرده

ج: زَرکشی ظاهراً زَرکشی

س: بعد ایشان خودشان آخر می گوید بعد این ها را یک خرده بحث می کند، در مورد عبارت شافعی می گوید و من انکر استحسان من الحنیفیه التحاوی حکاه ابن حزم و اعلم انه اذا حرر المراد بالاستحسان زال التشنیع و ابوحنیفه برئ الی الله تعالی من اثبات حکم بلا حجه، دیگر شروع می کند بحث از این که مفهوم استحسان اصلاً چه است؟ دیگر خیلی

ج: استحسان را حالا اگر بعد بخوانیم به این معنی این معنایش این بود این ها از بعد هم نوشته ذیلش همان عبارت عبدالله ابن مسعود است ببینید این در حقیقت ما تحلیلی که الآن طبق این تحلیلی که الآن اقامه کردیم این در حقیقت معنایش این است ما رأه المسلمون حسن، فهو الی الله حسن، یعنی می خواهد بگوید اگر مطلبی را مسلمان ها گفتند خوب است صحیح است درست است، همین مطلب عند الله هم صحیح است این معنایش این است که اگر چیزی به عنوان فرهنگ اسلامی جا افتاد در جامعه حالا فرهنگ اسلامی به هر شکلی این را می توانیم ما به عنوان متن دینی هم تلقی کنیم لذا متون دینی تلقی، این بحث سر این است نکته فنی روشن شد آنی که منکر است می گوید نه آقا فرهنگ اسلامی ربطی به متن دینی ندارد نمی توانیم متن در بیاوریم آنی که مثبت است که می گوید همین فرض کن مشکل عبارتی چون بحث متن داریم،

س: عذر می خواهم برعکس این تعبیر که ما رأه المسلمون ناظر به متن نیست ناظر به مفاهیم است می گوید هر آنچه که در بحثی، ج: می دانم حکم است مرادش،

س: چرا آخر می گوید متن ثابت می شود

ج: نه می خواهیم این متنی که گفته ما رأه المسلمون این را معنی کردیم این عبارت را معنی کردیم

س: معنای این عبارت

ج: ببینید معنای این عبارت خودش چه است؟ حالا بر فرض هم عبدالله ابن مسعود این مطلب را گفته باشد، ببینید اصلاً مراد عبدالله ابن مسعود این متن یعنی چه؟ اگر عبدالله ابن مسعود می خواهد بگوید اگر مسلمان ها چیزی دیدند حسنه یعنی در فرهنگ جا افتاد این عندالله هم هست می گویند عبدالله ابن مسعود با عند الله ارتباط دارد،

س: آخر رواه دارد می گوید

ج: نه رواه ندارد، خود کلام خودش

س: تقریرهایی که این ها دارند این است ما رواه عبدالله

ج: نه بعد می گویند خودشان تصریح می کنند نه تصریح دارند که کلام خودش است

س: بعد گفتند نهایتش روایت را مربوط به ادله اجماع می شود المسلمون کلهم

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۲۹ - ۱۴۰۲/۰۲/۰۹

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۳

جلسه: ۵۳

ج: خب باشد اجماع، اجماع هم همین طور است، دومی که در فرهنگ دینی هست اجماع است، اجماع هم همین طور است دقت کنید

س: ببین تعبیر رواه دارد حاجی آقا مال شما

ج: نه، تصریح دارند که این‌ها تصریح دارند،

س: ما رواه

ج: بعد می‌گویند که نه این روایت نیست کلام خودش است، بیاورید کتاب نصب الرایه را بیاورید آن هم دارد دیگر

س: مسند احمد روایت در روایت مسند عبدالله

س: يستدل بالسنة بما روی عن عبدالله ابن مسعود

ج: روی عنه بلی

س: مسند عبدالله ابن مسعود این است قال عن عبدالله ابن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد فوضع قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم خیر قلوب العباد فاصطفاه لنفسه فابتعته برسالته، ثم نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم

ج: واضح است کلام خودش است

س: فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه یقاتلون علی دینه، فما رأ المسلمون حسناً فهو عندالله حسن، و مارأوا شیئاً فهو عند الله سیئ،

ج: بعد هم دارد اجماع، اجماع صحابه بر ابوبکر، یک متنی،

س: روایت نیست؟

ج: نه روایت نیست واضح روایت نیست

س: درست است

ج: نه بلا اشکال عرض کردم آن‌ها خودشان گفتند این مطلب را

س: این متنی که خواندم از مسند احمد بود در مستدرک حاکم ادامه‌اش این که و قد رأ الصحابة جميعاً ان يستخلفوا ابوبکر هذا حدیث صحیح الاسناد

ج: تا

س: جالب این است که از ابن حزم نقل شده که ایشان می‌گویند این که معلوم نیست مسند به رسول الله نیست،

ج: بلی خوب بلا اشکال

س: بعدش

ج: می‌گویند سقیفه را تأیید می‌کند می‌گویند خداوند نگاه کرد صحابه انتخاب این هم کار خوبی است ما رأ المسلمون حسن فهو عند الله حسن، دقت کردید سؤال اساسی در این جا این است البته من نمی‌دانم حالا واقعاً هم عبدالله ابن مسعود چه گفته؟ چون عبدالله ابن مسعود یک شخصیت علمی در دنیای اسلام نیست خود سنی‌ها دیدم نوشتند که عبدالله ابن مسعود مفسر فی الاسلام یعنی خارج از چارچوب قرائت و این‌ها یا چهارتا روایتی که از پیغمبر نقل کند دیگر شخصیتی مثل عبدالله ابن عباس نیست یک

.....

شخصیت علمی نیست، اصولاً در مکه چوپان بوده می گوید پیغمبر با ابوبکر رد شدند و یک بزی دیدند شیرش را گرفتند ایشان ایمان می آورد یک کرامتی از پیغمبر و ایشان چون بعد آمده مدینه و نمی دانم مثلی که پدرش نبوده مادرش زیاد خانه پیغمبر می رفته جزو اهل البیت می گفتند هو من اهل البیت چون زیاد داخل خانه رفت و آمد داشته عبدالله ابن مسعود و ادعا می کند هفتاد سوره را من از زبان رسول الله شنیدم به گوش خودم شنیدم و یک مقدار هم او را در، و خود این عبدالله باز با عثمان درگیری دارد این زمان عمر رفت کوفه، با عثمان درگیری تا آخرش هم که فوت کرد بی چاره و کتک خورد و حالا به هر حال محرومیت های که زمان عثمان کشید حالا من بحثهم این است یک بحث این که گفتم متن مرادم این است آن مطلبی را که عبدالله ابن مسعود گفته خب ظاهرش این طور است که این ها گفتند، چون این مقدمات نظر الی قلوب اصحابه، لیکن این نظر الی قلوب اصحاب محمد و ما رآه المسلمون حسن این دو جور می شود معنی کرد، یک، آن ما را موصول که مای موصوله است که حکم است آن را بگوییم فهو عند الله حسن، یعنی مثلاً وجوب، استحباب، جواز، صحت، فساد، مثلاً صحت معاملات بانکی رآه المسلمون حسن، فهو عند الله این صحت عندالله هم حکم ثابت است یعنی از به اصطلاح فرهنگ دینی می رسم به متن دینی عندالله که گفت، خب این سؤال اساسش این است که جناب عبدالله ابن مسعود از آن عندالله از کجا خبر دارد؟ خبر عندالله و لذا هم اگر اشکالی دارند سر همین جهت است که این نمی شود کفایت بکند تو از کجا از عندالله خبر داری، فهو عند الله حسن یعنی چه؟ مگر این که عبدالله ابن مسعود چیز دیگری مرادش بوده، ما رآه المسلمون حسن فهو یعنی با قید رآه المسلمون حسن، نه حکم، یعنی تا وقتی که مسلمان ها او را حسن می بینند عند الله، و حسن عند الله بعنوان اتفاق مسلمان ها این می شود احکام ولایی که احکام متغیر هستند اصلاً اگر این جور، اصلاً این ها نفهمیدند این معنی را روشن شد چه می خواهم،

س: بلی

س: معنای دوم بیشتر

س: این بیشتر

ج: عندالله حسن به عنوان انه عند المسلمین حسن، لذا بعید نیست که عبدالله ابن مسعود مثلاً این که می گوید نظر فی قلوب یعنی می خواهد بگوید عمرو و ابوبکر اتفاق مسلمان ها بود، این عندالله حسن به عنوان اتفاق، اما عثمان مورد اتفاق نبود سر و صدا شد زمانش این دیگر حسن نیست خودش هم مخالفت کرد دقت کنید،

س: کاری به احکام خمس ندارد

س: ایده ای که ما رآه المسلمون

ج: فهو دقت چون ما عرض کردیم در متن چندتا بحث است این بحثی که ما در متن می کنیم اختصاص به روایات ما ندارد،

س: موضوع را با صلهاش بگیریم

ج: نه، روشن شد آن وقت این چه می شود می شود احکام ولایی الآن حاکم مجلس شوری تشخیص داد این حکم منفعت است، خیلی خوب این حسن به این قید حسن للمسلمین

س: ریشه ندارد که حالا ابن مسعود قرار شده دیگر روایت ریشه ندارد دیگر

ج: نه، یعنی این شاید نظرش این بود آن وقت اگر عوض شد شرائط زمانی عوض شد مسلمان‌ها چیز دیگری دیدند باز این هم به عنوان یعنی فهو عند الله حسن، نه عند الله به معنای حکم واقعی،

س: حدیث خوبی است اما حیف که این حدیث نیست

ج: و حیف که آن‌ها قبول ندارند بلی دقت کردید اصلاً من این را برای چه می‌گویم برای این که ذهن باز بشود که ما ممکن است در یک متن فقهی، اصلاً متن حدیثی ولو حدیث هم نباشد دقت می‌کنید آن اشکال چه شد؟ اصل مطلب ما اول مطرح کردیم مسأله بطن حدیث، و فتوی حالا مثلاً خود اجماع ما بهترین حرفی که در باب اجماع می‌توانیم بزنیم مثلاً اجماع فرهنگ اسلامی است این که علماء جمع شدند یک فتوایی را دادند اجماع، اشکال کسانی که اشکال می‌کنند این است فرض کنید این فرهنگ اسلامی داشتیم این فرهنگ چه ملازمه‌ای با به اصطلاح متون دینی دارد رابطه‌ای ندارد با متون دینی، خوب است حرف بدی نیست در یک، اما این که از این بتوانیم کشف متون دینی بکنیم نمی‌توانیم از فرهنگ اسلامی نمی‌شود، البته اهل سنت اشکالات متعدد دارند بعضی‌هایشان اصلاً محقق نمی‌شود و فلان، در این مطلب مثلاً فرض کن ظاهری‌ها با ما هستند اصلاً ظاهری‌ها هم اجماع را حجت نمی‌دانند خود اخباری‌های ما هم یکی از اشکالات اساسی‌شان عدم حجیت است چون ظاهری‌ها می‌گویند الآن علماء جمع شدند اتفاق بکنند چه فایده‌ای دارد باش متن دینی را نمی‌توانیم در بیاوریم دقت کنید، ظاهری‌ها می‌گویند بلی اگر این اجماع اجماع صحابه بود چرا، اجماع صحابه از متن دینی در می‌آید چون صحابه عن رسول الله گرفتند اگر اتفاق داشتند پس نظر خودشان نیست نظر رسول الله است ببینید یعنی این مسأله در واقعش این جور شد واقع این مسأله این جور شد که شما از یک فرهنگ دینی چطور می‌توانید به یک متن دینی برسید عمده‌اش این است به متون دینی برسید حالا در این جا فرهنگ مذهبی ما آمد یعنی در بین علمای شیعه گفتند آقا اجماع به یک نحوی باشد که حاوی قول معصوم باشد از آن کشف می‌توانیم بکنیم، اگر ثابت بشود که در این اجماع کلامی، دقت کردید شبیه آن که گفت عن رسول الله،

س: اهل امامیه که می‌گویند کاشف از سنت را ما می‌دانیم اجماع بگوییم

ج: کاشف از قول معصوم است قول معصوم دقت کردید ما کاشف از قول معصوم بدانیم آن وقت این می‌شود بیشتر چه؟ می‌شود فرهنگ مذهبی یعنی در شیعه و لذا بعضی‌ها احتمال دادند عرض کردم چندبار مثلاً در کتاب موطأ مالک زیاد دارد و وجدت اهل العلم بولدی هذا یقولون کذا و اهل العلم بولدی هذا یقولون کذا گفتند مالک وقتی نقل می‌کند از علمای مدینه امام صادق درش هست، غیر از اجماعی که حالا ماها داریم اهل زیدیه آن ببینید بحث سر انتقال از فرهنگ به متون است این را اگر ما در فقه بیاوریم اصلاً چهر عوض می‌شود زیدیه مثلاً اجماع العتره دارند اگر بگوییم عبارت‌شان دقیق باشد اجماع العتره شامل امام معصوم هم می‌شود، ممکن است شما از اجماعاتی که علامه ادعا می‌کند قول امام معصوم اما از این اجماع در موطأ در بیاید مثلاً من باب مثال، اگر بنا به این بگذاریم که ایشان دقیق نقل کرده عرض کردم من دارم یک دورش را هم دارم، سه جلدی است چند تا حالا دو سه دوره من دیدم یعنی دو سه نفر نوشتند اجماعاتی را که مالک در موطأ دارد این‌ها را کلاً جمع کردیم سه صد و یک مورد است

س: با این مبنای شما یک نقض روش نقل دیگری در می‌آید

ج: دقت کردید این ببینید چه شد الآن؟

س: این‌ها نقل معناست نه نقلی

ج: این یک حالت، آن وقت بنابراین مثلاً همین مطلبی را که الآن علمای ما دارند که اگر روایتی ضعیف باشد عمل اصحاب باشد این حجت است این در حقیقت می توانیم این اختلاف را به این شکل بیاوریم روایت ضعیف با عمل اصحاب فرهنگ است فرهنگ مذهبی است از این فرهنگ مذهبی می توانیم متن دینی را هم ثابت کنیم؟ آقای خویی می گوید نه،

س: ولی اغلب می گویند آری،

ج: دقت کردید اگر الآن بحث را عوض، خیلی راحت شد دیگر یعنی مباحث فقه را کلاً به یک شکل دیگری الآن مطرح کردیم این ارزشش و البته این هست، اگر یک نفر فقیه گفت این ارزش فرهنگ شدن ندارد این حالا یک رأی حجت برای خودش، اما اگر آمد فقهای شیعه گفتند یا یک مسأله ادعای اجماع شد آیا می توانیم از این اجماع کشف متون دینی بکنیم؟ این مشکل کار این جاست ما اجماعاتی را که الآن داریم خب در زمان های مختلف یکی اجماعات سیدمرتضی است، می توانیم از آن اجماعات شیخ طوسی در خلاف است اجماعی که الآن در کتب اخیر ما نسبتاً جای بیشتری دارد اجماعات علامه در کتبش است

س: من یک نتیجه گیری بکنم،

ج: بفرمایید

س: یعنی شما در واقع می خواهید بگویید قبلاً ها تا به حالا اصلاً علمای ما بیشتر برای این که یک روایت ضعیف را با اجماعات و این ها یا با نمی دانم شهرت و این ها هم درست می کردید شما یک چیز دیگر هم می شود درست کرد خود روایت را اصلاً، ولو اقوالی هم نداشته باشند همین قدر قول شان به صورت یعنی روایتی نداشته باشند روایت ضعیف،

ج: آن هم بحثی است دیگر

س: روایت ضعیف هم نداشته باشیم، ما از خود این

ج: حالا ببینید مثلاً الآن در مواردی در کتاب علامه ادعای اجماع شده من باب مثال وقتی نگاه می کنیم می بینیم ما عرض کردیم اجماعات علامه را کاملاً می توانیم ریشه یابی کنیم، اجماعات ایشان در مسائلی است که خیلی از، نه در فقط، در خیلی هایش در مسائلی است که نص نداریم، آن مسأله الآن بعینها در کتاب مبسوط موجود است مبسوط شیخ، مبسوط شیخ یک کتاب تفریعی است از زمان شیخ به بعد غالباً مورد قبول اصحاب بوده، پس این اجماع بخواهد کشف قول امام بکند خیلی ضعیف است این اجماع می تواند کشف از دویست و پنجاه سال بکند این به عنوان یک فرهنگی دینی است که نمی تواند ما را به متون، اما گاهی می تواند آن جا یک کمی با مشکل مثلاً علامه ادعای اجماع می کند لایحوز بیع النجس اجماعاً فرض کنیم مرحوم صدوق چنین مسأله را اصلاً ندارد چرا؟ چون در روایات نیست آن وقت ما بر می گردیم به سابقه این مسأله، در میان اهل سنت می خواهید بیاورید کتاب مجموع نووی را دوتا از نجس ها را روایت دارند اهل سنت، یکی خمر است یکی چیز دیگر است میته است چه است؟

س: خوب است که شما هم تفصیلی را که در بحث همان اجماع متقدمین یا شهرت متقدمین

ج: عین بحثی الآن داریم می کنیم دیگر الآن هم،

س: تقسیم کن



ج: دقت کردید بحث سر این قسمت است ببینید ما الآن در میان اهل سنت که داریم دوتا از نجس‌ها را روایت کردند بقیه را قیاس کردند تصریح می‌کنند که بقیه قیاس، در روایات ما هم نیامده روایاتی که الآن موجود داریم نیامده لذا صدوق هم ندارد خیلی راحت، قیاسش هم مجموع نووی، بحث لایجوز بیع النجس را بیاورید بیع نجس را

س: و ردعی هم نشده

ج: اصلاً بحثی نشده که ردعی بشود

س: این همین کلمات‌شان که قیاس کردند و این‌ها معلوم است که یک به قول شما یک فرهنگ عمومی بوده آن موقع

ج: چون قیاس پیش‌شان فرهنگ است قابل قبول است

س: بعد هم هیچ، از این ور هم هیچ موضوعی

ج: از روایات ما نه در روایات ما نه اصلاً متعرضش نشده درست شد شیخ مفید در مقنعه دارد لایجوز بیع نجس، شیخ طوسی هم در نهاییه دارد که این دوتا متأثر به روایات است، خب طبعاً ممکن است عده‌ای بگویند چون این دوتا در بغداد نوشته شده و بغداد محیط اهل سنت بوده شاید متأثر به همان قیاس اهل سنت باشد، بعد از شیخ طوسی هم اصحاب قبول کردند علامه هم ادعای اجماع کردند، حالا درست شد تا این‌جا، تا این‌جا درست یعنی ما اصلاً ما آمدیم گفتیم از این فرهنگ دینی یا از این فرهنگ مذهبی نتوانستیم به متون دینی برسیم، حالا مشکل سر چه است؟ علامه قرن هشتم در قرن دهم کتاب تحف العقول در دنیای ما آمد که اسمش هم قبلاً نبود در کتاب تحف العقول در بحث معایش العباد دارد و لایجوز بیع النجس،

س: بلی

ج: بالاتر و لاهبته و لا امساکه لذا آقای خویی می‌گوید این روایت

س: موضوعات و مصادیق نجس داشتیم خوب

ج: موضوعات بلی بحث ندارد موضوعات اصلاً کل نجس، آن وقت در این‌جا در تحف العقول دارد و لا امساکه نجس هم نمی‌شود نگهداشت حتی که آقای خویی می‌گویند دیگر مخالف اجماع اصحاب است، یعنی مثلاً شما یک استکان یا لیوان بول در اتاق است ننگه می‌داری این لایجوز، البته الآن دنیا فرهنگ جدید هم تعیین می‌کنند انصافاً در بهداشت جدید دید خون و بول و این جور چیزها را ننگه نمی‌دارند انصافاً،

س: سگ که می‌گوید منزل باشد

ج: آن سگ چون پاگ می‌دانند جدیدی‌ها و الا نجس بدانند مثل خون و بول و این‌ها را ننگه نمی‌دارند

س:

۵۰: ۴۲

لایجوز

ج: بلی اهل سنت چون می‌گویند که ان الملائکة لاتدخل بیتاً فیه کلب اگر می‌خواستند از آن ور هم می‌گفتند آن شب عرض کردم، انتفاع به سگ جایز است برای سگی که نگهبان خانه باشد اتاق خاص قرار می‌دادند در اتاق خودشان وارد، جمع کردند بین امرین هم انتفاع بهش بکنند هم در اتاقشان نباشد امروزی‌ها دیگر این کار را نمی‌کنند در اتاق‌شان هم می‌آورند دقت فرمودید دقت کنید،

س: چیز را آوردم

ج: مجموع

س: قال المصنف الاعیان ضربان نجس و طاهر فاما النجس فعلى ضربین فی نفسه و نجس بملاقات، ببخشید و نجس لملاقات النجاسه اما النجس فی نفسه فلايجوز بيعه و ذلك مثل الكلب و الخنزير و الخمر و السجين و شبه ذلك من النجاسات و الاصل فيه ما روى جابر رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال ان الله تعالى حرم بيع الخمر و الميتة و الخنزير و الاثنام س: مصادیق شان است

س: و روى ابو مسعود بدری و ابوهریره ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم نهى عن ثمن الكلب فنص على الكلب و الخنزير و الخمر و الميتة و قسنا عليها سائر الاعیان النجسه

ج: دیدید

س: آن وقت شرح دیگر شروع می کند

س: عبارت اصل معذره

س: اصل معذره

ج: اصل معذره، سرجین به اصطلاح

س: یک روایت دیگر ثمن العذر سحت،

ج: سحت یعنی حرام، سرجین شاید مرادش هم

۱۹: ۵۲

این اصل عبارتی به اصطلاح مهذب بود مال ابواسحاق شیرازی آن وقت مجموع شرحش، حالا می خواهید شرحش را هم بخوانید دیگر روشن شد پس مطلب این بود که دو سه مورد نجس بود، حالا آن اثبات نجاست همه با آن ادله تعبیر می شود کرد یا نه؟ آن بحث دیگری آن وقت این دو سه مورد را قیاس کردند مطلق نجس را گفتند لایجوز بیعه،

س: قیاس خون بوده

ج: بلی آقا

س: قیاس خون بوده

ج: اما در روایات ما نیامده این مطلب بیع النجس لایجوز، و لذا هم صدوق نیاورده، از آن ور هم اصحاب قائل به قیاس نبودند لایجوز بیع المیتة را داشتند اما نمی گفتند لایجوز بیع النجس چون قائل به قیاس نبودند این که تعمیم بدهند به مطلق نجس این کار را هم نکردند روشن شد چه می خواهم عرض کنم، اما ما ببینید ما اگر و کلام علامه کلامه را هم حمل کردیم بر یک فرهنگ مذهبی ادعای اجماع، اگر ما بودیم می گفتیم آقا این با متن تناسبی ندارد اثبات، اما بعد از مثلاً صد و پنجاه سال بعد از علامه این کتاب تحف العقول را از شام آوردند که پیش نسیریها بود آوردند در حوزه های ما در این جا به عنوان روایت از امام صادق لایجوز بیع النجس و لاهبته و لا امساکه و لا عاریته خیلی عجیب است، آیا این نشانه این است که مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی این روایت را مطلع بودند،

س: یا فقط فرهنگ را حکایت کردند

ج: شیخ طوسی و شیخ مفید که فتوی دادند حالا آن اجماع را نقل نکردند بعد از شیخ طوسی این مطلب جا افتاد بین اصحاب شبیه همین قیاسی که شما فرمودید روشن شد بین اصحاب جا افتاد و علامه هم ادعای اجماع کرد، ما اجماع را یا عمل اصحاب را ببینید این مراتبی که هست یا مثلاً همان قیاس را، ببینید مثلاً استحسان را استحسان را فرهنگ دینی یعنی قبول کردند به این معنی که آیا ما راه المسلمون حسن این عند الله حکم دارد می شود متن، یا نه مراد این نیست اصلاً مراد چیز دیگری است که الآن توضیح دادم همین یک قاعده که الآن روشن، خب این جا ممکن است شما بگویید آقا این جا این یکی را می شود قبول کرد این فرهنگ را چون معلوم می شود روایت تحف العقول ریشه دارد، طبعاً به ما نرسیده فعلاً منحصر از کتاب تحف العقول به ما رسیده لیکن من عرض کردم یک تکه ای از روایت هم در دعائم الاسلام آمده، یک تکه ای بیشتر از روایت هم در فقه الرضا آمده این یک قسمتش هم در مقنع و نهاییه آمده، وقتی همه را باهم جمع می کنیم معلوم می شود یک ریشه ای بوده این مطلب، این جا ممکن است شما بگویید بلی این فرهنگ دینی می تواند فرهنگ دینی را اثبات بکند روی این نکته، نه هر جایی که علامه، نمی دانم روشن شد

س: بلی

س: نادر است

ج: اما فتوی دادند دوتا از فقهای بزرگ ما، این جا را می توانیم

س: از خلاف بخوانم شیخ در خلاف فرموده که مسأله لایجوز بیع الخمر و به قال الشافعی و قال ابوحنیفه یجوز ان یؤکل ذمیا،

ج: یؤکل

س: یؤکل ذمیا بیعها بعد ایشان می گوید دلیلنا اجماع الفرقه

ج: ببینید ادعای اجماع می کند البته ما گفتیم اجماعات ایشان احتمالاً بر گرده به فقه الرضا یعنی در بغداد جا افتاده،

س: حاجی آقا متنی متن

س: علامه صاف می گوید اجماع الفرقه

ج: بلی علامه

س: متن ادعای اجماع، معاهد اجماع برایمان مهم است اگر گفت اجمع الفقهاء یک موقع است می گوید عمل اصحاب عمل اصحاب با فرهنگ عمومی می سازد،

ج: نه اجماع هم، فتوی چرا

س: اجماع فقهاء با فرهنگ عمومی نمی سازد

ج: فرهنگ است چرا

س: قول و استدلالی اجتهادی شان است

ج: چرا، استدلال کرده باشد تلقی است تبنی است استدلال کرده، ارزش استدلال پیدا می کند تا به نص و روایت و آیه و روایت نرسد نمی شود کاری کرد، هی دیدید عبارت که شافعی گفت تا حجت نباشد تا حجت نباشد این ها اشاره به این مطلب است یعنی این ها فوقش برای شما فرهنگ درست می کند به درد متون دینی نمی خورد

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۰۴/۲۰۲۳ - ۰۹/۰۲/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۰

جلسه: ۵۳

س: بلی

س: بعد جسارت در خلاف شیخ ظاهراً تنها مسأله‌ای مستقیمی که برای چیز، این مصداق‌ها را آورده سرجین مایوکل لحمه یجوز

بیعه، زیت نجس یجوز

ج: آن که گفته نجس است

س: بلی، بعد شیء من المَسوخ

ج: مَسوخ، نه اول که نجس است را خواندید

س: اما این که ایشان گفتند،

ج: بیع الخمر را گفت

س: خمر بلی اما در ذیل مثلاً بیع الکلاب را دارند یعنی مصداق

ج: در نهایت بیع نجس است، در

۳: ۵۷

و مقنعه شیخ مفید

س: بلی عرضم این است

ج: آن وقت معلوم شد چرا چرا چیز نیاورده چرا صدوق نیاورده؟ چون متن روایت نبوده

س: اما در تذکره هم که فرمودید

ج: بلی

س: تذکره یشرط فی، مسأله هشتم جلد ده

ج: به نظرم در مختلف هم دارد به نظرم

س: یشرط فی المعقود علیه الطهارة الاصلیه فلاتضر نجاسة العارضه و لو باع نجس العین، کالخمر و المیتة و الخنزیر لم یصح

اجماعاً

ج: این اجماع این اجماع را دقت کردید، ما اولین کسانی خب این چه جور، آقایون می‌آیند اشکال می‌کنند چرا صدوق نگفت،

چطور اجماعی است که صدوق نگفته، روشن شد صدوق چرا نگفته؟ چون متن روایت پیشش نبوده، شیخ و مرحوم شیخ مفید

معلوم می‌شود این روایت اصل داشته چون قطعات روایت در کتاب فقه الرضا آمده قطعه‌ای از روایت حتی در کتاب دعائم الاسلام

یک تکه‌اش را نقل می‌کند می‌گوید هذا قول جامع من جعفر ابن محمد این تعبیر را می‌خواهی بیاور در دعائم الاسلام و هذا قول

جامع من جعفر، خیلی لطیف است عبارت تحف العقول را می‌آورد بعد به عنوان یک قول جامع، که شیخ طوسی همین روایت

تحف العقول را به عنوان یک قاعده عامه اول مکاسب می‌آورد اصلاً به عنوان قاعده عامه همین تعبیر را دعائم الاسلام هم دارد،

خیلی عجیب است

س: صدوق نیاورد چرا؟ چون سند بهش نداشته

ج: نداشته نبوده روایت ندیده

س: عده‌ای اما چون سند بهش نداشته

ج: یا سند نداشته یا قبول نداشته یا مشایخ قم قبول نکردند این روایت به طولانی را قبول نکردند آن وقت فقه الرضا رو قواعد شاید قبولش کرده، فقه الرضا گفته پنج شش سطرش را آورده، در کتاب فقه الرضا پنج شش سطر روایت آمده اما در کتاب دعائم الاسلام شاید دو سه سطرش کمتر آمده، و هذا قول جامع من جعفر ابن محمد حالا تعبیرش این است قول جامع یادم هست اما در فقه الرضا در ابواب در ابواب مکاسب است فکر می‌کنم، شما بیاورید جامع، این مثال‌ها

س: تعبیرش

ج: قول جامع آن تکه روایتش را یادم نیست

س: روایت را بنویس قول جامع

ج: و هذا قول جامع من جعفر ابن محمد یا لجعفر ابن محمد،

س: دعائم دارد و هذا من قول جعفر ابن محمد قول جامع لهذا المعنى

ج: بخوانید متن روایتش را بخوانید بالایش

س: بگذار بینم همین هست

ج: همین است چرا،

س: بلی می‌فرماید که عن جعفر ابن محمد الحلال من البيوع كل ما هو حلال من المأكول و المشروب و غير ذلك مما هو قيام الناس الصلاح و مباح لهم، الانتفاع به و ما كان محرماً أصله منهياً عنه لم يجوز بيعه و لاشرائه، و هذا من قول جعفر ابن محمد،

ج: این عین عبارت تحف العقول است که حلال و حرام را معیار بیع قرار می‌دهد

س: بلی

ج: بعد می‌گویند و هذا قول جامع این مقدار را ایشان نقل کرده بقیه‌اش را نقل نکرده، در فقه الرضا نه بیش از این مقدار است، هفت هشت پنج شش سطر است این دو سه سطر است آن‌جا بیشتر نقل کرده حالا به هر حال این‌جا ببینید احتمال دارد که از فرهنگ به متون منتقل بشوید، روشن شد چه می‌خواهم بگویم، اما اگر ما الآن آقایون ما همه اشکال می‌کنند که این دعوای اجماع علامه است فایده ندارد یک عده دعوای اجماع علامه را کلاً قبول می‌کنند یک عده هم کلاً قبول نمی‌کنند روشن شد که،

س: فقه الرضا سه سطر و خرده‌ای است

ج: بخوانید

س: و كل امر يكون فيه الفساد مما قد نهى عنه من جهة اكله و شربه و لبسه و نكاحه و امساك له لوجه الفساد مما قد نهى عنه مثل ميتة و الدم و لحم الخنزير و الرباء و جميع الفواحش و لحوم السباع و الخمر و ما اشبه ذلك فحرام ضار بالجسم و فساد لمغز،

ج: این روایت بلی این عبارت دعائم این معلوم می‌شود تحف العقول اصل داشته، حالا چرا اصحاب مثلاً درش امساک بوده امساک نجس گیر کردند قبول نکردند و یک روایت عجیبی هم هست این روایت تحف العقول جزء عجایب است منحصر به فرد است اصلاً، بیست و پنج، چهار مورد درآمد را نوشته، مثلی الآن در دنیای اقتصاد همین هست دیگر منابع درآمد را چهارتا پنج‌تا می‌کنند مثلاً خدمات و کارگری و کارمندی و این طوری ایشان چهارتا منبع درآمد نوشته بیست و پنج‌تا هم هزینه نوشته لیکن چون در

.....

شیخ انصاری در مکاسب، قاطی اش کرده، صاحب وسائل قاطی کرده لطف روایت کلاً از بین رفته، اصلاً روایت مثل یک کتاب اقتصادی است، الآن اصلاً یک بحث اقتصادی است خیلی بحث لطیفی هم هست متن روایت، حالا شاید گفتند این متن مثلاً نمی‌خواهم الآن ما این متن منحصر است هیچ متن دیگر مثل این نداریم چهار مورد درآمد بیست و پنج مورد هزینه، یکی دوتا اما این بحث بحث لطیفی است این را اگر بتوانیم ما پی‌گیری بکنیم خیلی لطیف است

س: می‌پذیرید آن موقع که

ج: بعضش شاید، مشکل است مشکل این است که اگر با فرهنگ شد،

س:

۱۵: ۲: ۱

ج: نه می‌خواهم این را بگویم ممکن است فی الجمله قبول کنیم به لفظش قبول نکنیم تمسک به اطلاعات و خصوصیاتش نکنیم مثلاً قاعده طهارت را قبول بکنیم اما این که شامل شبهات حکمیه بشود نه، چون قاعده‌ای،

س: پس حرف

۲۸: ۲: ۱

ج: نه دقت کردید چه شد؟ چون اگر بنا بشود متن ما کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر باشد

س: بلی

ج: این شبهه دارد که فقط به موضوعات خارجی بخورد به شبهات حکمیه نخورد، قدر و نظیف، اما در عبارت فقهاء کل شیء طاهر حتی تعلم انه نجس، این شبهات حکمیه را هم می‌گیرد پس این روح بحث را ما الآن بردیم سر این نکته

س: ولی آخرش دارید به اثبات مضمون می‌رسید نه به اثبات متن،

ج: خب می‌خواهیم برای همین بگوییم لذا نمی‌توانیم تمسک کنیم یعنی تمسک به این ولو کلمات البته ما الآن عملاً گفتیم چون اصحاب گفتند قبول کردیم اجمالاً چون اصحاب قبول دارند شبهات حکمیه را و الا انصافاً در شبهات حکمیه مشکل دارد اولاً آن متن ما کاملاً مشکل دارد چون انفرادهای عجیبی دارد خب، آن خیلی مشکل داشت دیگر صدوق شیخ طوسی منفرداً از کتاب نوادر الحکمه منفرداً از کتاب عمار ساباطی، متن منفرد اندر منفرد اندر منفرد، جای دیگر هم نیامده خب اینها همه‌اش مشکل درست می‌کند لیکن بفرض آن‌ها را قبول بکنیم بلی آنی که در کافی آمده کل ماء طاهر نه شیء و لذا احتمال دادیم می‌بوده که ماء خوانده، آن را شیء خواندند احتمال دارد لفظ ماء را بد نوشته باشند اگر این احتمال بیاید که دیگر روایت کلاً ساقط است

س: کل ماء هم نداشتیم، الماء کله داشتیم

ج: به نظرم کل ماء داشتیم

س: نداشتیم

ج: نداشتیم پس

س: کل ماء هم داشتیم

ج: به نظرم داشتیم، در کافی آمده

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۰۴/۲۰۲۳ - ۰۹/۰۲/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۳

جلسه: ۵۳

س: در کافی الماء کله داشتیم

ج: یک جای دیگر شاید داریم،

س: آن یطهر داشتیم کل ماء یطهر

ج: یُطَهِّر و لا یطَهِّر

س: آن را داشتیم

ج: آن مال سکونی بود

س: بلی ولی کل ماء نداشتیم

ج: به نظرم من دارم در ذهنم هست الآن کل ماء طاهر هم داریم حالا اگر در کافی نیست مثلاً شاید در تهذیب باشد

س: کتاب شرائط کل ماء طاهر

ج: عرض کردم دیگر حافظه من درست

س: شرائع و کتاب‌های چیز

س: بعدی هم کل ماء طاهر است عرض کردم فقیه مشکل که شیخ صدوق تعبیرش کل ماء کتاب‌هایش خودش دارد خود شیخ

صدوق دارد

ج: البته حافظه ما خراب شده انصافاً

س: روایت است؟

ج: اما گفت سرکه هر قدر خراب باشد از آب ترشتر است بالاخره هنوز به آن درجات نرسیده که آب آب شده باشد من دیدم کل

ماء طاهر دارد لذا من این شبهه را کردم که این کل شیء نبوده کل ماء بوده اصلاً، در کتابت عربی کل ماء بوده، علل الشرائع سندش

را بخوانید صدوق چه دارد؟

س: در چیز که قال جعفر ابن محمد در من لایحضره الفقیه

ج: نه سند چیز را بخوان،

س: علل الشرائع

ج: نه نه کل ماء در ذهنم بود نه،

س: نه من اشتباه کردم، ببخشید در علل الشرائع نیست در من لایحضره الفقیه است عذرخواهی می‌کنم قال الصادق جعفر ابن

محمد علیهما السلام کل ماء طاهر

س: سند نداده پس،

س: بلی

ج: نه سند مرسل است

س: ولی آن روایتی که سند داشته باشد حاجی آقا نداریم

ج: ایشان هم کل شیء طاهر هم داشت

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۰۴/۲۰۲۳ - ۰۹/۰۲/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۴

جلسه: ۵۳

س: حالا ما هم یک مقداری

۳۰: ۵: ۱

ج: نه کل شی طاهر داشت، آن هم باز به عنوان مقنع

س: یعنی آنی که روایت سند دارد نیست آنی که فقط دارد به صورت

ج: بلی خب حالا کتاب صدوق مشکل کتاب صدوق عرض کردم احتمال می‌دهم عده‌ای از این متونش از کتب زیدیه و این‌ها گرفته

س: خواستم بگویم این آنی

ج: که الآن در اختیار ما نیست احتمال این دارد

س: کل ماء، کل شی بوده

ج: احتمال این دارند ما چون چیزهایی در این جا دیدیم مرسل که هیچ جا نبوده بعد در کتب زیدی نقل می‌کند، این احتمالاً به هر حال معلوم می‌شود که مشایخ قم این را قبول کردند، آن کل شی، آن کل ماء طاهر را بخوانید، یعنی مشایخ قم آن روایت کل شی نظیف را قبول نکردند،

س: کل ماء طاهر الا ما علمت انه قدر، عین همان است

ج: عین قضیه را هم دارد،

س: فقط الا آورده و آن هم

ج: حتی تعلم بعدش چه دارد

س: همین،

ج: آن وقت این کل ماء طاهر الا ما علمت انه قدر، در مقنع دارد کل شی طاهر الا ما علمت، عبارت مقنع را بخوانید البته به صورت روایت نیاورده اولش سه چهارتا مطلب را گفته روی بعد دنبال شی را آورده،

س: مقنع

ج: مقنع

س: نسخه‌های مقنع را اصلاً

ج: مقنع خود صدوق،

س: کل شی طاهر الا ما علمت انه قدر،

ج: عیناً همان است می‌گویم من یک وقتی داشتم نگاه می‌کردم عیناً همان متن است یکی ماء است یکی شی است، دقت کردید، آن وقت لذا این شبهه روشن شد چون این‌ها ماء را شاید می‌نوشتند می‌خواندند ماء،

س: مقنع نسخه‌های قدیمی ندارد؟ و الا می‌شد

ج: نمی‌دانم دقت من می‌خواهم، این نسخه‌های که الآن در اختیارم است دارم می‌گویم این دقت متن را ملاحظه بفرمایید چون در حوزه‌های ما نیست، اصلاً تمام این جلسه، امشب جلسه پنجا و ششم است، پنجا و شش جلسه صحبت کردیم که در این متون



متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۰۴/۲۰۲۳ - ۰۹/۰۲/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۵

جلسه: ۵۳

دقت بشود تمام هدف این بود، ببینید آن جا هردو هم مال صدوق است کل ماء طاهر الا ما علمت، کل شیء طاهر الا، عین همان است

س: همان می بوده که به صورت نوشته

ج: آن وقت اگر این جا آمد شاید در کتاب عمار ساباطی هم بوده مشکل آن جا هم چون آن هم منفرد است دیگر نقل نکردند مشایخ قم صدوق هم نقل نکرده،

س: نوشته نظیفاً

س: بلی

ج: کل شیء نظیف هم احتمالاً آن باشد، آن وقت لذا این روایتی که اصلش با این ترتیب است مقدماتش این جوری است آن وقت ما می برویم جلو برویم جلو تا بکشد کل شیء طاهر حتی تعلم اصلاً عوضش بکنیم، بعد نتیجه بگیریم در شبهات حکمیه هم جاری می شود

س: عمار ساباطی را نمی شود گفت چون اصلاً به ماء نمی خورد همه اش رو شیء دارد حرف می زند از کوز و این ها که نجس شده آیا می شود تطهیرش کرد یا نه؟

ج: نه از ماء،

س: نیست

ج: چرا، چون به نظرم در آن روایتش

س: نه از اولش می گوید از کوز سئل عن الكوز، سئل عن الكوز و الاناء

ج: بلی می دانم نه در دنباله اش یکی هم سؤال غراب است چیز است بازی است که از آب می خورد منقارش از آب، می گوید اگر لم تر الدمن لالبأس الا اذا رأیت فی منقاره دمأ

س: حالا این روایت را یک لحظه داشته باشی حالا بد نیست

ج: آن طولانی است روایت عمار

س: طولانی است یک صفحه است

ج: یک صفحه است تقریباً به نظرم یک روز این جا خواندیم در همین بحث متن، به مناسبت آشنایی با متن کارهایی عمار ساباطی، و احتمالاً بعدش هم فتوای خودش باشد یعنی گفتیم خیلی

س: و عن ماء شربت منه الزجاجة

ج: ببینید ماء چرا؟

س: توضیح بعدی همه اش ماء است، و عن ماء يشرب منه عقاب،

س: خب بخوانید

ج: خب از اولش بخوانید این متن کتابی،

س: سؤال روی تطهیر و این هاست

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۰۴/۲۰۲۳ - ۰۹/۰۲/۱۴۰۲

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۶

جلسه: ۵۳

ج: می دانم ببینید

س: بعدش می شود سؤر کلب و فاره و بعدش میته ای که در بئر افتاده،

ج: حالا بخوانید به خاطر آن ظرافت های متن که فتاوی خودش است

س: سریع بخوانید

ج: بلی یک صفحه است باشد برای فردا، دیگر من هم خسته شدم دیگر حالم بهم می خورد یواش یواش.